

بحث در مقدمه دوم استدلال، یعنی ادله داله بر ملازمه بین عدم قبول توبه و بقاء کفر بود. دلیل اول بیان شد.

وجه دوم برای اثبات مقدمه دوم:

مدعا: ملازمه بین مسلمان بودن و قبول توبه

به این دلیل در تنقیح جلد 4 صفحه 200 اشاره ای شده است. توضیح و تفسیر این دلیل این است که در اینجا یک قیاس استثنائی وجود دارد:

لو كان مسلماً لقبلت توبته و لكن التالی باطل فالمقدم مثله

اگر مسلمان بود قطعاً توبه اش قبول می شد چون توبه مسلمان قبول می شود و چون تالی علی الفرض به حکم مقدمه اول باطل است مقدم هم باطل است. در نتیجه وقتی توبه قبول نشود قهراً ملزوم آن یعنی مسلمان بودن هم نخواهد بود. وقتی مسلمانی نبود قهراً کفر ثابت است زیرا فصلی بین کفر و اسلام وجود ندارد.

دلیل

برای اثبات ملازمه و این که چرا اگر مسلمان باشد توبه اش باید قبول باشد به کتاب و سنت و اجماع و عقل تمسک شده.

کتاب

به آیات مختلفی از جمله آیه 110 سوره نساء استدلال کرده اند.

وَمَنْ يَعْمَلْ شُوءًا أَوْ يَطْلَمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

این آیه عموم یا اطلاق دارد و قدر متیقنش مسلمانان هستند. درست است که کافر به ادله «لاتقبل توبته» خارج می شود اما غیر او باقی در آیه است.

مرحوم مجلسی در جلد 6 بحار باب توبه واقسامها و شرائطها این آیه و غیر آیه را جمع آوری و تفسیر نموده است.

سنت

روایات فراوانی نیز در این مورد وجود دارد که مرحوم مجلسی در همین باب بعد از ذکر آیات، نقل کرده است و صاحب وسائل هم در کتاب جهاد النفس در باب التوبه روایات زیادی را نقل نموده.

قدر متیقن از روایاتی که فرموده اند خداوند توبه افراد را می پذیرد مسلمانان هستند. یکی از روایات معروف التائب من الذنب کمن لا ذنب له است.

کثرت و وضوح روایات ما را از ذکر تک تک روایات بی نیاز می سازد.

اجماع

این بحث هم کلامی و هم روایی و هم فقهی است. در کتب کلام مثل تجرید خواجه و کشف المراد و بعضی کتب دیگر علامه در مورد اصول دین است این مباحث مطرح شده است.

مرحوم مجلسی جلد 6 صفحه 48 بحث ششم از ابحاثی که در مورد توبه طرح نموده اند می فرمایند:

«السادس: سقوط العقاب بالتوبه مما اجمع علیه اهل الاسلام»

نه تنها شیعه بلکه اهل اسلام قائلند به اینکه با توبه عقاب ساقط می شود تنها اختلافی که هست این است که آیا این تفضل از جانب خداست یا این که استحقاق عقوبت از بین می رود به طوری که اگر خداوند عقاب کند ظلم است. اما اصل این که عذاب ساقط می شود مورد وفاق اهل اسلام است.

بنابراین اگر مسلمان باشد باید توبه اش قبول شود.

عقل

حداقل دو طریق برای استدلال وجود دارد.

طریق اول

همان طریق متکلمین است که قائلند با توبه استحقاق مؤاخذه و عقاب از بین می رود بنابراین عقلا شارع لابد منه از پذیرش توبه است و گرنه ظلم و عقاب من غیر استحقاق است.

این همان مطلبی است که آنها گفته اند و گفتیم اختلافی است:

«و إنما الخلاف فی أنه هل يجب علی الله حتی لو عاقب بعد التوبة کان ظلماً أو هو تفضل

بفعله سبحانه کرما منه و رحمة بعباده فالمعتزلة على الأول و الأشاعرة على الثانى و إلى الثانى ذهب شيخ الطائفة فى كتاب الاقتصاد و العلامة الحلى رحمه الله فى بعض كتبه الكلامية و توقف المحقق الطوسى طاب ثراه فى التجريد و مختار الشيخين هو الظاهر من الأخبار و أدعية الصحيفة الكاملة و غيرها و هو الذى اختاره الشيخ الطبرسى رحمه الله و نسبه إلى أصحابنا كما عرفت.^[1]

این دلیل تمام نیست و جای بحث عقلی آن کتب کلامی است. در آن جا ثابت است که این تفصل از جانب خداست نه این که استحقاق عقاب از بین می رود.

طریق دوم

بیان دوم، دلیل عقلی غیر مستقل است به این بیان که شارع وعده به بخشش و مغفرت داده است مانند آیه وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا^[2] همچنین اخبار به این بخشش داده است. محال است که خداوند خلف وعده کند ان الله لا يخلف الميعاد و محال است که خداوند اخبار به غیر واقع بدهد.

بنابراین از باب قبح خلف وعده و قبح کذب عقل حکم می کند اگر مسلمان توبه واجد شرائط نمود مقبول است و نمی شود قبول نشود.

على ضوء این ادله اثبات می شود توبه مسلم قبول است و اسلام و قبول توبه متلازمند پس اگر جایی توبه قبول نشد نشان دهنده عدم وجود اسلام است و گرنه لازمه اش جدایی لازم از ملزوم است.

بطلان تالی که هم مفروض ما در این استدلال است.

مناقشه: وجود احتمالات مختلف در معنای عدم قبول توبه

تحقیق مطلب این است که بررسی کنیم مراد از قبول و عدم قبول توبه چیست؟ مستدل تنها همین کلمه را در استدلال به کار گرفته است بدون توضیح مراد از آن. ما باید آن را بررسی کنیم تا بفهمیم ملازمه هست یا نه.

مراد از عدم قبول توبه به حسب حصر عقلی تنها دو فرض دارد:

اول: این که خداوند تحقق شیئی به نام توبه را در خارج نمی پذیرد و میگوید در تکوین چنین چیزی از عبد سر نزده است.

ماهیت توبه پشیمانی و رجوع از آن چیزی است که مرتکب شده و در مواردی تدارک کردن است. طبق این معنا یعنی خداوند تصدیق نمی کند که این واقع شده است.

اما این احتمال نمی تواند صحیح باشد چون خلاف واقع است. فرض این است که مرتد توبه کرده و بازگشت کرده و الان معتقد به وحدانیت خداوند و رسالت است و این یک

واقعیت در عالم کون و خارج و تکوین است.

دوم: این که خداوند حکم و امری را بر این توبه مترتب نمی کند.

قهرای معنای دوم صحیح است به این معنا که خداوند تحقق توبه را می پذیرد اما چیزی بر آن مترتب نمی کند. اگر امر دوم مراد باشد که یقیناً همین مراد است درباره این که چه امری را مترتب نمی کند به حسب استقراء شش احتمال وجود دارد.

احتمال اول: عدم زوال زنگار گناه توبه

شارع بر این توبه و بازگشت بیاض قلب را مترتب نمی کند و سیاهی ارتداد باقی می ماند. بنابراین روایت التائب من الذنب کمن لا ذنب له در مورد مرتد فطری نخواهد بود.

شاید مقصود حاج آقا رضا از این که فرموده مراد از عدم قبول این است که کمن لا ذنب له نمی شود همین احتمال بوده است.

اشکال: عدم ملازمه بین این معنا و عدم اسلام

در این صورت ملازمه ای بین این معنا و عدم اسلام نیست. گاهی گناه به صورتی است که اگر چه بعد از توبه بخشیده می شود و عقاب و مجازات برداشته می شود اما اثری در نفس می گذارد که دیگر نمیتواند ارتقائی که باید پیدا کند.

احتمال دوم: عدم اعتبار اسلام بعد از توبه از ارتداد

مراد از عدم قبول این است که شارع حکم به اسلام نمی کند. به عنوان این که اسلام و کفر امران اعتباری مجعولان شرعیان هستند. چون جعل اسلام اعتباری است در نتیجه به اعتبار شارع است. ممکن است شارع بگوید وقتی کسی مرتد شد بعداً حتی اگر استغفار نماید و عقائد حق پیدا کند من اعتبار مسلمان بودن برای او نمی کنم. ظاهراً مراد مستدل این احتمال است.

بنابراین احتمال عدم پذیرش توبه معنایش این است که نمی پذیرد مسلمان است اما این ثابت نمی کند کافر است مگر این که ثابت شود شارع همیشه احد الامرین را برای افراد اعتبار می کند پس اگر اعتبار مسلمان بودن نشد اعتبار کفر شده است.

اشکال: منافات با اطلاقات کفایت

شهادتین در اعتبار اسلام

اما مقتضای اطلاقاتی که دلالت داشت بر این که هر کس شهادتین بگوید داخل در اسلام است این معنا برای عدم قبولی توبه را رد می کند. زیرا این معنا با اطلاقات منافات دارد. نمی شود خداوند برای چنین افرادی که توبه کرده اند اعتبار دخول در اسلام نکند بلکه اعتبار کرده است.

بله تنها یک مطلبی که هست این است که اگر مرتد اقتضای در توبه کند و از نظر جوانحی معتقد به عقائد حقه شود و از نظر جوارحی استغفار کند آیا این کافی است برای قبول توبه یا اینکه باید اظهار شهادتین کند؟ اگر بخواهیم به اطلاقات تمسک کنیم مقتضای اطلاقات این است که باید شهادتین را اظهار کند.

مگر این که بگوییم اقرار به شهادتین به دلالت التزام هم کفایت می کند. این مبتنی بر بحثی است که در شرایط متعرض خواهیم شد که آیا برای اسلام آوردن صیغه خاصی لازم است همان طور که مثلا در طلاق این گونه است. اگر بگوییم شارع صیغه خاصی اعتبار کرده در این صورت باید حتما با همان صیغه خاص اظهار شهادتین کند اما اگر قائل شویم صیغه خاصی نیاز نیست در این صورت اگر بگوید از ارتداد سابق استغفار می کنم به التزام دلالت بر شهادتین دارد و کافی است.

اگر مدلول ادله این شود که شهادت چه به دلالت مطابقی و چه به دلالت التزامی ولو به استغفار از ماسبق کفایت می کند در این صورت اگر توبه لفظی کند -نه این که تنها در دل پشیمان شود- مسلمان می شود اما اگر بگوییم مشکوک است شامل چنین موردی شود قهرا به نفس توبه مسلمان نمی شود.

اگر قائل به احتمال دوم شدیم نه تنها ملازمه نیست بلکه عدم ملازمه ثابت میشود به دلیل اطلاقات سابقه.

احتمال سوم: عدم زوال احکام فقهی قبل از توبه

مقصود از عدم قبول توبه این است که احکام فقهی مترتبه بر او قبل از توبه، به واسطه توبه ازاله نمی شود. چه احکام ثلاثه معروفه یعنی وجوب قتل و ابانه زوج و تقسیم ترکه و چه احکام دیگر مثل نجاست، حرمت مکث در مسجد، حرمت دخول در مسجدین و حرمت استعلاهی بر مسلم.

اگر این مقصود باشد ملازمه صحیح است بنابراین این که بگوییم کفر هم یکی از آن احکام فقهی قبلی است. به این معنا که اعتبار کفر برداشته نمی شود نه واقع کفر که به معنای انکار خدا و رسالت است. زیرا اینها تکوینا تبدیل شده است.

البته در این صورت تعبیر به ملازمه صحیح نیست بلکه باید گفت عدم قبول توبه متضمن کفر است. اما تعبیر مهم نیست و اصل مطلب در این صورت ثابت می شود.

اما اگر چنین گفتیم نیاز به مقدمه ثانیه یعنی ملازمه بین عدم قبول توبه و کفر و همچنین مقدمه سوم نداریم. زیرا با این بیان اثبات نجاست می شود.

اشکال: عدم دلیل بر این احتمال

اشکال این است که دلیلی بر این مطلب نداریم. دلائل عقلی و نقلی دلالت بر این ندارد که این احکام برداشته نمی شود بلکه ما به همان ادله سابقه تمسک می کنیم و میگوییم برداشته می شود مانند روایت: من شهد شهادتین یجری علیه ما یجری علی المسلمین. معنای آن این است که اینها مسلمان هستند و کفر برداشته می شود و برای اینها اعتبار اسلام می شود.

احتمال چهارم: عدم زوال احکام ثلاثه

بعضی از بزرگان فرموده اند و شاید در بعضی از کلمات مرحوم خویی هم باشد که مراد از عدم قبول توبه تنها خصوص احکام ثلاثه است که با توبه برداشته نمی شود.

اشکال: عدم ملازمه بین وجود احکام ثلاثه و عدم اسلام

در این صورت واضح است که ملازمه ای بین عدم قبول و عدم اسلام نیست. منافاتی ندارد مرتد فطری بعد از توبه مسلمان شود اما کشته شود. همان طور که در مواردی مسلمانانی را به خاطر گناهی می کشند. همچنین ابانه زوجه و تقسیم ترکه نیز منافاتی با مسلمان بودنش ندارد.

احتمال پنجم: برداشته نشدن مجازات اخروی

طبق این معنا عدم قبولی توبه به این معناست که در آخرت عقاب از او برداشته نمی شود.

اشکال: عدم ملازمه بین عقاب اخروی

و عدم اسلام

در این صورت بین عدم قبول توبه و عدم اسلام ملازمه ای نیست. مگر این که بگوییم عقابش خلود در نار است و خلود در نار برای مسلم نیست. اما حتی اگر بپذیریم که مسلمان خالد در نار نمی شود باز مطلب ثابت نمی شود زیرا نمی دانیم عقابش چیست و دلیلی نداریم که مرتد خالد در نار است.

احتمال ششم: جمع بین احتمالات

احتمال ششم جمع بین احتمالات گذشته است. یا همه احتمالات با هم و یا جمع بعضی با بعض دیگر.

به این که بگوییم اعتبار اسلام نمی شود و احکام سابقه و مجازات اخروی برداشته نمی شود و صفحه قلب هم از سیاهی ارتداد پاک نمی شود. در این صورت ثابت می شود که مسلمان نیست زیرا اعتبار اسلام نشده است.

اگر بعضی را با هم ضمیمه کنیم مثل اینکه سیاهی ارتداد و احکام ثلاثه برداشته نمی شود یا احتمالات دیگری که میتوان به دست آورد حکمش از ما سبق روشن می شود.

نتیجه احتمالات شش گانه

نتیجه این که عدم قبول را باید معنا کنیم. و معنای آن یکی از امور شش گانه است که در بعضی احتمالات که ملازمه وجود دارد دلیلی بر آن نداریم و آن چه دلیل داریم ملازمه وجود ندارد. فلذا این استدلال هم ناتمام است.

[1]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 6، ص: 48

[2] نساء/110